

پس معلوم شد که مرکب در سیوم درجه حرارت ویم چنین در مرکب که ادویه او مختلف الوزان باشند مثلا مرکب
 که یک دو ایلی او چه در دم است و در دوم درجه حرارت و دیگری است که سه درم است و در چهارم
 درجه حرارت و دیگری است که دو درم است و در سیوم درجه حرارت نویسیم بدین صورت است
 پس ضرب کردیم رقم حقیقیه را در فوقانیه و حاصلات ضرب را که بیست و دو از ده و بیست است
 صحیح کردیم بیست و نه مجموع اوزان که نه است قسمت کردیم خارج قسمت دو و بیست و نه بیست و نه
 پس معلوم شد که مرکب حرارت در دو درجه و بیست و نه درجه و اگر یک را در این طریق بیست و نه
 پس مری که درجات ادویه پس مساوی باشد فرض کند و درجه اش استخراج نماید تا شبیه او
 شود و باید دانست که اگر ادویه مرکب همه در کیفیت متحد باشند چنانکه همه حار باشند یا باره پس حار
 ضرب را بر هر چه باشد صحیح نموده بر مجموع اوزان ادویه قسمت کنند حاجت یست که بر درجات حرارت
 یلیک درجات حرارت زیاده فرض کنند و یک درجه برودت اعتبار نمایند و بر دو قسم درجات
 را جدا جدا صحیح نموده اقل را از اکثر نقصان کنند و باقی را بر مجموع اوزان قسمت کنند هر که درین
 عمل محض ارضاعت وقت است و اگر ادویه مرکب در کیفیت متحد نباشند یک بعضی حار باشد و بعضی
 باره پس درین صورت حاصلات ضرب خار را جدا جدا صحیح کنند و حاصلات ضرب زیاده را جدا
 جدا از آن اقل را از اکثر نقصان باقی را بر مجموع اوزان قسمت کنند و اگر بعضی ادویه مرکب
 دوای معتدل باشد چون رقم فوقانی ندراد و در ضرب خواهد آمد لیکن در مجموع اوزان داخل معتوم
 علیه خواهد شد و چون درجه حرارت تا برودت مرکب استخراج کنند همین روش درجه بیست بار
 طوبت استخراج کنند و الله بهو الولی تمام استخراجه درجات تاریخ دوم محرم الا
 ۶۶ هجری در بیت السلطنت کهنه بخاطر محمد علی انصاری خوارزمشاه سلیمان الغالب

۳	۴	۲
۲	نیم	۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنان الحكيم العليم والصلوة زبدة الانبياء والادلاء والارام واحبابه اللعظام بوشيد بناتك ان
 لطري حيدر است ارضاعت هلب و اوله بنف موم بر حال ابران كه حيت طالبان اين بن مرقوم شده به دليل
 بنف موم كشته زرد را بايد بوسه كند كه درام بنف كبرند از بن به خاص و به عام خلق عالم كند از
 محفوظ ماند از رفت زمان محفوظ بنف حرکت ايتيه است از ادويه روج مركب از اسباط واقفا

جهت تعویل روح نسیم و اخراج فصلات او اجناس اوله بنض یعنی چیزهای که بنض متوسط آنها ولادت میکند بر حال
 بدن ده است چنانکه اول ما خود است از مقدار انبساط و انقباض نه است از برای آنکه افکار است
 طول و عرض و عمق و در بنض در یک از اینها یا زاید است یا ناقص یا معتدل و از طرف سه در سه حاصل میشود
 و این است طولی تغییر معتدل یعنی صبیق معتدل و نیز منصرف معتدل یعنی منصرف معتدل است
 که اجناس کرده شود اجزای او در طول اکثر از معتدل علیه و سببش کثرت حرارت است معتدل
 آنکه اجناس کرده شود اجزای او در طول اقل از معتدل علیه و سببش قلت حرارت است معتدل
 آنکه اجناس کرده شود اجزای او در عرض مساوی از معتدل علیه و سببش توسط حال اینها است عرض
 است که اجناس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از معتدل علیه و سببش کثرت رطوبت است معتدل
 آنکه اجناس کرده شود اجزای او در عرض اقل از معتدل علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل
 آنکه اجناس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی از معتدل علیه و سببش توسط حال اینها است ارتفاع
 است که اجناس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از معتدل علیه و سببش کثرت حرارت است معتدل
 آنکه اجناس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از معتدل علیه و سببش قلت حرارت است معتدل
 آنکه اجناس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی از معتدل علیه و سببش توسط حال اینها است ارتفاع
 اقسام سه مذکوره باعتبار مقدار انبساط البت هر گاه که ترکیب کرده شود بر یک از ترکیب شای و طلا
 است که به جهت قسم میگردد و قدر ترکیب شای و طلا بی جهت است حالت رباعی و ما فوق است از برای آنکه
 چهار قسم است از اقسام سه مذکور جمع میشود دیگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع است یعنی در قطر واحد
 که در جهت چه اعتدال در قسم بعد زاده و نقصان و هم چنین زاده و نقصان در هر قسم منصف الا در جهت
 که در جهت شای است که گرفته شود منصف که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با آنکه قسم که در قطر
 عرض است پس حاصل شود در هر قسم دیگر بعد از آن ترکیب کرده شود پس قسم که در قطر سمک است پس
 حاصل شود در هر قسم دیگر بعد از آن گرفته شود سه قسم که در قطر سمک است پس حاصل شود در هر قسم دیگر
 است و جهت باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طول عرض	طول صبیق	طول معتدل	تغیر عرض	تغیر صبیق	تغیر معتدل
طول مشرف	طول منقص	طول معتدل	تغیر مشرف	تغیر منقص	تغیر معتدل
عرض مشرف	عرض منقص	عرض معتدل	صبیق مشرف	صبیق منقص	صبیق معتدل

و هائله و در کمال است که در این صفا کرده شود و در قسم پس امتیاز کرده شود و قسم ثالث یکی از سه وجهه هائله است
 یعنی در طول از نظر طولی عرض پس حاصل شود و طول و عرض پس این حاصل کرده اند و می شود ثلث از برای
 این که طول و عرض با هم ثلث باشد یا محض یا معتدل و پس علیه الباقی پس حاصل کرده اند و در این وقت
 قسم ضایحه درین جدول ظهور نموده شد

طول عریض مشرقی	طول عریض مختص	طول عریض معتدل	طول عریض معتدل	طول عریض معتدل	طول عریض معتدل	طول عریض معتدل	طول عریض معتدل	طول عریض معتدل
عرض مشرقی	عرض مختص	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل
عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل
عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل
عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل
عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل
عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل
عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل	عرض معتدل

حسن دوم ماحوز است از کیفیت فرج بنفش و منقسم می شود بقوی و ضعف و معتدل قوی است
 که فرج کند تمام انامل را اکثر از معتدلی علیه و بیشتر شد قوت حیوانه است و ضعف آنکه فرج کند تمام
 انامل را اول از معتدلی علیه و بیشتر قوت حیوانه است معتدل آنکه مساوی نیست علیه باشد
 توسط حال بینها است حسن سوم ماحوز است از زمان حرکت و منقسم می شود بسریع و بطبیعی و معتدل از زمان
 که تمام حرکت در زمان اقصا از معتدلی علیه بیشتر کند حاجت روح منقسم است و بطبیعی آنکه تمام کند
 حرکت در زمان اطول از معتدلی علیه بیشتر ثلث حاجت است و معتدل آنکه مساوی نیست علیه
 باشد پس توسط حال بینها است حسن چهارم ماحوز است از زمان سکون و منقسم می شود بموثر و
 موثر و معتدل موثر است که زمان سکون اقصا بود از زمان سکون معتدلی علیه بیشتر و ضعف
 قوت حیوانه است و تفاوت است که زمان سکون اطول بود از زمان سکون معتدلی علیه بیشتر
 است قوت حیوانه است و معتدل آنکه مساوی نیست علیه باشد و نسبت توسط حال بینها است
 ضعیف هم ماحوز است از توأم عرق و منقسم می شود لایق و معتدل جلب است که معتدل از زمان

از عین علی بود سبب قلت بیولت است و معتدل آنکه سادی عین علی باشد سبب نور طالع
حسین ششم ما خود است از کیفیت جسم عرق و نسیم می شود جای بار و معتدل چهار است که جسم عرق
باشد از عین علی سبب کثرت حرارت است ما در آنکه ابرو باشد از عین علی و سبب
قلت حرارت است معتدل آنکه سادی عین علی باشد و سبب نور طالع است
نصف ما خود است از لطوب ماتی العرق و نسیم می شود معتدل و معتدل است که احصا
کرده شود در او لطوب ماتی عین علی و سبب کثرت رطوبت است و فایده آنکه احصا
کرده شود رطوبت در او دون عین علی و سبب قلت رطوبت است و معتدل آنکه سادی
عین علی باشد سبب نور طالع است حسین ششم ما خود است از استو و اعتدال
در احوال تیغ و مراد باحوال تیغ عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت و لطف و تواتر و نفاذ
و جدلیت و نین است و عرق مایه توصوف با استوار و اختلاف در احوال مذکوره بیک از است
جز است اول مجموع صفات یعنی ثلاثه صفات مثلا با جهت همه است در احوال مذکوره یا
متخالف یا متشابه در بعضی او متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه باشد در احوال مذکوره
مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در
بعضی متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند و چیزی که حاصل شده متشابه در دو متخالف در چیزی
که حاصل شده در دو اجزا است و احد یعنی چیزی که واقع شود از وقت در احوال مذکوره باشد
بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود
در احوال مذکوره یا متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در
بعضی دیگر مستوی گویند و چیزی که حاصل شده متشابه در دو مختلف در چیزی که حاصل شده
سوم اجزا یعنی واحد است از نهنه واحد یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت اصبع و واحد و
او را چیزی که واقع شود در تحت اصبع و واحد و آخر چیزی که واقع شود در تحت اصبع و واحد
یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی مذکور و متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابه بود در احوال مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند و چیزی که حاصل شده در
دو و مختلف در چیزی که حاصل شده و نسبت مستوی حسن حال بدن است و سبب
مختلف است صف یا فعل معده جسم هم ما خود است از استقام در اختلاف و عدم

وعدم انتظام در دو قسم شود مختلف منظم و غیر منظم حسن هم مختلف منظم است که حفظ
کنند یکدیگر دور یا دور و دریا بیشتر از مسوی یک در مثال چیزی که حفظ کند دور و واحد را است که
سرعت مثلا در یک غده معداری معین باشد و در بنفیه دیگر مثل و مثل ان مقدار و در ستر را یا
و این مثال چیزی که حفظ کند دور و است که سرعت در بنفیه اول معداری معین بود دوم نقل
ان در سیوم نقل و مثل مقدار اولی و برین ستر را باید و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی تا بعد معین و متن بعد شود سرعت در بنفیه مثل ان بنفیه
که مجاور است و لصف ان و ستر را کند بر این تا بعد معین پس بعد از رجوع کند دور اول تا ان
تمام کند بعد معین را پس باز رجوع کند طرف و در زمانه هم خان هم سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
است از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تفاوت کردی و باقی ماندی بر حالت
واحد و مختلف غیر منظم است که حفظ کند دور و برین را و سبب سبب اختلاف است و این
جسب در فعل است در تحت مختلف و این جهت و این است که اجناس به باشد جنس و هم با خود
است از وزن که عبارت از فعاله احد الیقین بدیگری جهت شناختن سبب که بنهار است بداند که
باز فردی را از افراد آن در حالت مختلف است که آنرا از وزنی بسوی است این را ان وزن
حاصلی باشد بعد از وزن گویند و سبب خری که با سبب بعضی بر مجرای طبع است در هر حاصل نباشد ردی
الوزن و ردی الوزن معتم می شود سبب قسم مجاور الوزن و میان الوزن و خارج الوزن مجاور
الوزن است که نسبت به باشد وزن سینه را که یکی است چون صبیح که او را وزن نشان بود و میان
الوزن آنکه سینه را بود سینه را که یکی ان نباشد خون صبیح که او را وزن شیخ باشد و خارج الوزن
آنکه سینه نباشد وزن سینه را چون صبیح که او را وزن سینه نباشد و این قسم در غایب است
است از برای آنکه دلالت کننده است بر لغز عظم در زجاج مایه در است که حاجت لئوی بعضی حیاط که
از ان نوع مزاج غریزی است پس از زاده شود حاجت کلب نادانی حرارت و عرق نافض مطاوع و صوت محرک مسا
بالتضع عظم او را با نادی حاجت و مسامتت قوت بر ستر کرد و اگر حاجت با ناطق است بر وجهی که مندرج شود
و به حوالی میزند بنفیه عظم و سبب بعضی با عظم و سرعت متواتر کرد اما اگر عرق نافض مطاوع نباشد باز با نادی حاجت
و مسامتت قوت بعضی سینه غیر کرد و اگر قوت با نادی حاجت و مطاوعت است ضد بنفیه است اگر حاجت
به ناطق مندرج شود سینه تنها کرد و اگر نادی حاجت بر سینه یا تو را که صبیح که در نماه که قادر نباشد
بر نقل سرعت بر ستر و صبیح کرد و صبیحی بود و بعضی یکی از جهت الضغوت و در تحت ماده مکررینه یا بینه

حاجت است بسوی نفع محتاج که از نده طبیعت را با الله حرکت کند در وقت غیر مرکب و در لایل تنفس
 در حرکت و بطو قوت و ضعف و تواتر و تعاقب و غیر ما نراد یک است بدلیل این بر حال اول و دوم
 اعلم از وقت خاتم در لایل یعنی نظری کن تا مای فرمای تا شود بلض سال تا بخش بلض
 که بود بر او خزان ۹۴۲ عام

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن دو است نفع من العرق غیب بطم النفع سبیل الوجود فی کل مکان لضعفه الخالی بنوس رحمة الله فی
 الجراحة من الرزاق الطبا و عاقر فرقا و زنی عشرة در رسم سبجی جسمه انعام و یحل منجی الضیق ثم سبجی البقانی
 ماون مع وزن عشرة در رسم حل تعقیف ثم یسحق بوزن کلترین در رسم عمل منسوخ المرغوة و یقین منه وزن کثیر
 در جانها و حار او هو و او نافع للضع عند الحما و یبفع الفها للصبی الذی به ام الصبیان یسحق مرة واحدة
 در السلام فی ذکر اللذیته المستعمله للسر قندی فرض الفسینین یبفع الکبد و الطحال فی المعده و دم العین یسحق
 حار فی اللذول الثانیة بالسن فی اللذول اجوده لمره و عاقر علیه رطب و فیه عقد و یوسبیل الصفراء عن
 المعده و الکبد یبفع سدر و اللذی و یرفع من الیرقان و الحمیات المرغیة و یسحق الازورام بالاذور و کل
 الطیب و یحل صلابات اللاحشا و ضداد او عصارتها اقوی و الشربة منه مرطوخا من حسنة در رسم الی
 سبعة و بحاله الی در همین و من عصارتها متعال اقیهون حار بالسن فی الثانیة لیه الوداد و التلثم
 و یبفع من التبعج و الیواقق الحباب الصفراء لانه کثیرهم و یقتسم و یطبخهم و اجوده
 صلابات الی الحارة الحادة المر ایته و الشربة منه نفسه من در همین الی اربعة در رسم و طبوخا الی
 او قیته اذ افر د رطوخو در سن حار فی اللذول بالسن فی الثانیة فیه قبض و مرارة یبفع السدر
 و یلطخ المواد و یقوی الاحشاء و یسهل الوداد و التلثم و وجوده ما غر لونه و کان الی الحارة الفوا هو
 ایقلا یواقق الحباب الصفراء لانه کثیرهم و یقتسم و الشربة منه من در همین الی ثلثة و طبوخا الی سبجی
 و یو یبفع من الصرع و الما یقولیا امر سا حار بالسن فی الثانیة اجوده المنسوخ اللزر الطیب المر ایته
 الذی یجری اللسان و یحیطش و یوسبیل الما و الصفرا و الحلا للخرج و الشربة منه من دریم الی در همین
 فیه حلا و یقین الریة و الصدر من اللاحلا الغلیظة و یدر البول و یطمت و یقادم السموم و یسحق
 من اذینستحار و یسحق العروق الحسنة صبر حار بالسن فی الثانیة اجوده الاستوطری و یو لافو

۶